

جنبش کارگری ایران و درس هایی از کمیسیون های کارگری اسپانیا



فعالان جنبش کارگری (کندوکاو سابق)

پیشگفتار مازیار رازی

تاریخ و ادبیات مارکسیستی

فهرست

پیشگفتار مازیار رازی

مقدمه

آغاز جنبش نوین کارگری

کمیسیون های کارگری

خیانت حزب کمونیست

ضمیمه

نگاهی گذارا به اخلاق غیر کارگری

منبع: کندوکاو شماره ی ۷ بهار ۱۳۵۷

بازنویس: یاشار آذری

آدرس انترنتی کتابخانه: <http://www.javaan.net/nashr.htm>

آدرس پستی: BM IWSN, London WC1N 3XX, UK

ایمیل: yasharzarri@yahoo.com

مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری

تاریخ بازنویسی: ۱۳۸۴

جنبش کارگری ایران و درس هایی از کمیسیون های کارگری اسپانیا

پیشگفتار مازیار رازی

تهاجم صاحبان سرمایه علیه کارگران اتوبوسرانی تهران و خانواده های آنان به ویژه در ۸ بهمن ۱۳۸۴، بی شک انزجار و عصبانیت تمام کارگران ایران را نسبت به چنین برخوردهای مغرضانه و غیر انسانی برانگیخته است. تداوم دستگیری منصور اساتلو و اکثر رهبران سندیکای شرکت واحد و ارباب ممتد خانواده های آنان و بلا تکلیفی و اخراج بسیاری از دستگیرشدگان، این سؤال را در اذهان کارگران طرح می کند که در وضعیت کنونی چه درس های برای تداوم مبارزه کسب کرد؟ در شرایطی که دولت سرمایه داری شمشیر را از رو بسته و مصمم به شکستن اعتصاب کارگران شده است؛ در وضعیتی که در سایر کارخانه ها وزارت اطلاعات فشارها بر کارگران فعال را افزایش داده و برای آن ها خط و نشان می کشد؛ در شرایطی که از دست دادن کار و دستگیری منجر به گرسنه ماندن خانواده های کارگران می گردد؛ در زمانی که کوچک ترین اعتراض فعال سرنوشتی مشابه سرنوشت کارگران شرکت واحد دارد، چه باید کرد؟

بدیهی است که سکوت و بی عملی راه حل نیست. تداوم مبارزه متحد تمام کارگران و سازمان دهی در مقابل تهاجم به کارگران شرکت واحد تنها راه مقابله با آنست. زیرا این تهاجم تنها متوجه کارگران شرکت واحد نیست که دادن درس عبرتی است به تمام

کارگران توسط صاحبان سرمایه. سکوت و بی عملی، همه کارگران را به سلاح خانه صاحبان زر و زور خواهد فرستاد. کارگران اکثر مردم ایران را تشکیل داده و دارای قدرت بسیار مهمی هستیم. سرمایه داران با به اسارت کشیدن و استثمار کارگران سودهای کلان را به جیب می زنند. منبع سودآوری سرمایه داران در دست کارگران است.

اما قدرت کارگران تنها به شکل واحد و برنامه ریزی شده و سازمان یافته شده متکی بر تجارب مبارزات بین المللی کارگری به نمایش گذاشته می شود. عدم سازمان دهی و افتراق بین کارگران منجر به تضعیف و شکست می گردد. تجربه شرکت واحد نشان داد که برای مقابله با زورگویان، کارگران نمی تواند همگی علنی عمل کنند. سرکوب اخیر اعتصاب کارگران شرکت واحد، شکست این ادعا که: «جنبش کارگری علنی است پس تشکل کارگری هم باید علنی باشد» را نشان داد. از شکست این ادعا باید درس کسب شود. حداقل رهبران عملی ما باید آزاد بمانند تا تداوم مبارزه را تضمین کنند. گام نخست، برای مقابله و مقاومت علیه سرمایه داران و حمایت فعال از کارگران شرکت واحد؛ در هر کارخانه و محلی، ایجاد کمیته های اقدام کارگری مخفی است. کمیته های متشکل از افراد قابل اعتماد. هدف این کمیته ها سازمان دهی اقدامات کارگری برای حمایت از کارگران شرکت واحد است. ایجاد این کمیته ها در تقابل کار علنی سندیکالیستی نیست که آن را تقویت می کند. هر کمیته کارگری در هر کارخانه بر اساس ارزیابی وضعیت کارگران و رعایت اکید مسایل امنیتی به طرحی برای مقابله می تواند دست زند (برای نمونه: سازمان دهی توقف کار برای مدت معین؛ جمع آوری تومار اعتراضی؛ پخش مخفی شب نامه ها در مورد کارگران شرکت واحد؛ جمع آوری کمک مالی برای خانواده های کارگران شرکت واحد؛ مقابله با دخالت های وزارت اطلاعات در کارخانه ها و حراست کارخانه و غیره). با برداشتن این گام نخست، گام های دیگر و هماهنگی فراتر می تواند صورت

پذیرد. در گام‌های بعدی ارتباط‌گیری و هماهنگی کمیته‌ها، در راستای ایجاد یک اتحاد عمل سراسری کارگری می‌تواند در دستور کار قرار گیرد.

تجربه بیش از نیم قرن پیش در اسپانیا تأییدی است بر این روش از مبارزات کارگری. درس‌گیری از این تجربه راه را برای توفیق در مبارزاتی آتی هموار می‌کند.

"در فوریه سال ۱۹۵۱ یک حرکت وسیع توده‌ای در اسپانیا در اعتراض به بالا رفتن نرخ اتوبوس با امتناع مردم از استفاده از سرویس‌های اتوبوس آغاز شد. این حرکت، بعد از برخورد با پلیس و مبارزه قهری شدید- آتش زدن مغازه‌ها و غیره- به یک جنبش وسیعی تبدیل شد که طبیعتاً عده‌ای از کارگران را هم دربر گرفت. در این شرایط آن نمایندگان کارگران، که با انتخاب شدن به سمت نمایندگی، در میان توده کارگران شناخته شده بودند- به کمک ارتباطات مخفی و حزبی و غیره- با استفاده از اوضاع مساعد دست به سازمان دادن اعتصابی زدند که تبدیل به یک اعتصاب عمومی وسیع در سطح بارسلون گشت (اولین اعتصاب عمومی در بارسلون، اولین اعتصاب عمومی آگاهانه، و دومین اعتصاب عمومی بعد از شکست انقلاب اسپانیا). از این مهم‌تر این اعتصاب به علت ماهیت آگاهانه‌اش، و تبلیغات وسیعی که در اطرافش شد، و با استفاده از محیط مناسب، منجر به تظاهرات وسیعی در مرکز شهر و اعتصابات وسیعی در باسک، پامپلون، و مادرید گشت. عکس‌العمل وحشیانه رژیم فرانکو اگر چه توانست اعتراضات و تظاهرات توده‌ای را خفه کند ولی تأثیر آن بر اعتصابات و مبارزات کارگری کاملاً معکوس بود. گروه‌ها و نیروهای مخفی که با آغاز موج وسیع و طولانی اعتصابات وارد مبارزه عملی در پیوند با کارگران شده بودند، دست در دست نمایندگان شناخته شده طبقه کارگر، نه تنها توانستند تداوم مبارزات را حفظ کنند، بلکه باعث شدند مبارزات در سال‌های بعدی تعدد و وسعت بیشتری به خود بگیرد.

همانند اسپانیا در سال ۱۹۵۱؛ تاریخ جنبش کارگری همواره نشان داده است که در شرایط اختناق و دیکتاتوری سرمایه داری، کمیته های کارخانه و کمیسیون های کارگری برای مقابله با آن شکل می گیرند. این کمیته ها اشکالی از نهادهای کارگری هستند که از بسیاری جهات مناسب برای وضعیت موجودند. لازم به ذکر است که بررسی عملکرد این سازمان ها به هیچ وجه به منظور نمونه برداری و تعمیم آن ها به هر وضعیتی نمی باشد. اشکال سازمان دهی هر مبارزه مشخص را خود مبارزه است که تعیین می کند نه الگوهای از پیش ساخته شده. توجه به تجربیات تاریخ جنبش کارگری به منظور گسترش مفاهیم به منظور درک بهتر و سریع تر انکشاف مبارزات آتی صورت می گیرد.

کمیسیون های کارگری چه هستند؟ هنگام برخاست هر مبارزه مشخص، مثلاً یک اعتصاب مشخص (همانند اعتصاب اخیر اتوبوسرانان شرکت واحد و یا ایران خودرو)، کارگران درگیر در مبارزه کمیسیون یا کمیته ای انتخاب می کنند (شرط عضویت در کمیته تعلق به کارخانه یا سازمان خاصی نیست بلکه بر اساس شرکت فعال در پیشبرد مبارزه مورد نظر است) تا مبارزه را سازمان دهد. بدین معنی که مذاکره با کارفرمایان و مطرح کردن خواست های مبارزه را سازمان دهد. پیشبرد مبارزه را تدارک ببیند. با نمایندگان سایر کارگران وارد مذاکره شود تا در صورت لزوم همکاری و پشتیبانی فعال آن ها را جلب کند. چنان چه اعتصاب یک مبارزه منفرد و زودگذر باشد، بدیهی است که کمیته مزبور هم به همان نسبت زودگذر خواهد بود. ولی در شرایط برخاست عمومی جنبش هر یک از این کمیته ها می توانند به سرعت نمایندگان کارخانه ها، اصناف را به خود جلب کنند و تبدیل به تشکیلات نیرومندی گردد که نماینده اکثریت عظیمی از کارگران و مبارزین است. در صورت تداوم مبارزات سراسری، کلیه کمیته ها و کمیسیون های تشکیل شده در یک منطقه می توانند متحد شده و فدراسیونی سراسری ایجاد کنند که به تشکیلاتی نیرومند مبدل گردد.

بنابر این، کمیسیون ها یا کمیته های کارگری را جدا از پایه توده ای آنان- آن هم فقط در دوران برخاست مبارزه- نمی توان بررسی کرد. کمیسیون های کارگری برخلاف سندیکاها به معنای سنتی کلمه سازمان نیستند (با اساسنامه، اعضاء، حق عضویت، شرایط عضویت و غیره). بلکه بخش متشکل جنبشی هستند که تمام کارگران بدون هیچ قید و شرطی (تنها به شرط شرکت فعال در مبارزه) می توانند در انتخاب آن شرکت کنند و با این کار عضو آن محسوب می شوند. بدین ترتیب کمیسیون ها سدهائی را که سندیکاهای کارگری ما بین کارگران متشکل و غیرمتشکل بر پا می کنند فرو می ریزند. این کمیته ها و کمیسیون ها تا کنون به اشکال مختلف در هر جا که جنبش کارگری وجود داشته پیدا شده اند. ظهور آن ها در روسیه، شیلی، اسپانیا و پرتغال، به ویژه برجسته بوده است. در این میان کمیسیون های کارگری در اسپانیا از نظر وسعت و حفظ تداوم مبارزه تحت رژیم فاشیستی فرانکو، از همه برجسته ترند و مظهر جنبش نوین کارگری در اسپانیا به شمار می روند.

مقاله زیر این تجربه غنی را انعکاس می دهد.

مازیار رازی

فرورین ۱۳۸۵

مقدمه

یکی از ضعیف ترین حلقه های زنجیر امپریالیزم در دوران کنونی کشورهایانی هستند که سرمایه داری در آن ها نه بر اساس رشد ارگانیک تولید کالایی (و نیازهای عینی طبقه نوظهور بورژوازی) بلکه بر اساس واردات صنایع و ماشین آلات از کشورهای امپریالیستی (مطابق با نیازهای میرم مرحله فعلی امپریالیزم)^۱ و زیر نفوذ و حمایت مستقیم دیکتاتوری های پلیسی کم و بیش متکی بر امپریالیزم در حال رشد است. از قبیل کشورهای آمریکای لاتین. و از جمله ایران. تنش های شدید و مداوم اقتصادی و اجتماعی که در طی همین دهه اخیر در تمام این کشورها مشاهده شده است حاکی از بحران های شدید درونی آن هاست. ویژگی این بحران ها از ویژگی رشد سرمایه داری در این کشورها ناشی می شود. اگر انکشاف ارگانیک سرمایه داری (که در غرب صورت گرفت) همراه با رشد خود طبقه بورژوائی را نیز به وجود آورد که حاضر بود جسورانه با ناهنجاری های حاصل از رشد سرمایه داری و محدودیت های روبنایی بر آن مبارزه کند و برای از میان برداشتن آن ها دست به اصلاحات جسورانه اقتصادی و سیاسی (و حتی انقلاب های متعدد) بزند، رشد این گونه سرمایه داری چنین طبقه ای را ایجاد نمی کند. علت این مسأله صرفاً ضعف کمی و اقتصادی بورژوازی نیست، بلکه شرایط انفجاری، و قدرت نسبی طبقه کارگر در این کشورها باعث می شود که هر حرکت دمکراتیکی مجرائی برای باز شدن مبارزات رادیکال توده های عظیم باشد. بدین ترتیب در این کشورها برخلاف کشورهای سرمایه داری پیشرفته بورژوازی و پرولتاریا از همان اول درد و سوی سنگر قرار دارند و بورژوازی خصلتی سراپا ارتجاعی دارد. پس ناهنجاری های حاصل از رشد سرمایه داری، در این کشورها، حل نشده باقی مانده بر روی هم انبار

^۱ - برای مطالعه مفصل تر این مسأله رجوع کنید به مقاله مازیار رازی: [نکاتی در باره](#)

[اقتصاد جهانی و ساختار اقتصادی ایران](#) (نشر کارگری سوسیالیستی)

می شوند. تجمع آن ها نه تنها باعث بحران های اجتماعی غیرقابل تحملی می شود، بلکه خود رشد آتی سرمایه داری را دچار ناهنجاری های بیشتر و تحمل ناپذیرتری می سازد.

در چنین شرایطی تنها طبقه ای که رسالت رهبری جنبش اجتماعی برای از میان برداشتن ناهنجاری ها و بازکردن راه برای رشد نیروهای مولده را دارد طبقه کارگر است. ولی واضح است اگر طبقه کارگر بتواند آن چنان قدرت سیاسی پیدا کند که دست به اصلاحات انقلابی برای حل تضادهای حاصل از رشد سرمایه داری بزند، این اصلاحات را در چارچوب سرمایه داری متوقف نخواهد کرد. پس در مقابل چنین جوامعی دو راه وجود دارد: یا انقلاب آشکارا ضد سرمایه داری، تحت رهبری طبقه ی کارگر. یا نوعی مانور. دمکراتیزه شدن و لیبرالیزه شدن رژیم، به مثابه عقب نشینی در مقابل مبارزه طبقه کارگر و توده های زحمتکش. این که کدام یک از این دو راه در پیش گرفته شود و تا کجا به پیش برود. در تحلیل نهانی بستگی به آگاهی، سازمان دهی و مبارزه طبقه کارگر دارد. ولی اشکال کار دقیقاً همین جاست.

همان شرایطی که این کشورها را، از لحاظ عینی، حلقه های ضعیف امپریالیزم در دوران کنونی می سازد، وحدت، بسیج، و سازمان یابی طبقه کارگر در بطن جامعه را، درون سازمان های سندیکائی علنی کم و بیش دمکراتیک، غیرممکن می سازد. فقدان سندیکاها ی آزاد طبقه ی کارگر را برای مدت زیادی در حالت اتمیزه و غیرمتشکل نگاه می دارد (امری که از کارآنی مبارزه طبقاتی آن شدیداً می کاهد)، و به سازمان دهی جنبش کارگری خصوصیتی می دهد که با معیارهای سازمان دهی سنتی طبقه کارگر آن طور که در کشورهای پیشرفته غربی می شناسیم کاملاً ارز یافتنی نیست.

در واقع تکوین جنبش کارگری در کشورهای سرمایه داری پیشرفته در محیط جنبش ها و انقلاب های بورژوا-دمکراتیک صورت گرفت. طبقه کارگر، که همراه

با بورژوازی وارد مبارزه سیاسی شده، و سازمان یافته بود، بلافاصله از این سازمان یابی برای احقاق حقوق صنفی خود در مقابل بورژوازی استفاده کرد و با استفاده از شرایط انقلابی و شرایط دمکراتیک حاصل از انقلاب توانست در بطن جامعه بورژوازی تشکیلات با ثبات و وسیعی، یعنی سندیکاهای کارگری را، ایجاد کند، که بخش عظیم طبقه کارگر را دربر گرفته و سازمان می دهد.

واضح است که آن شرایط عینی که در بالا آوردیم تحت دیکتاتوری پلیسی رژیم های مورد بحث ما موجود نیست، و در چنین شرایطی نمی توان انتظار به وجود آمدن جنبش وسیع و مدوام طبقه کارگر و سندیکاهای کارگری از نوع بالا را داشت. در این زمینه آن چه وجود دارد از یک طرف سندیکاهای عمودی (سندیکاهای زرد یا سندیکاهای پلیسی) هستند که خود این رژیم ها، تحت کنترل مستقیم پلیس سیاسی ایجاد می کنند، تا بتوانند به منظور کنترل و بسیج طبقه کارگر در چارچوب چنین رژیم هایی از آن استفاده کنند. و از طرف دیگر به جای جنبش وسیع و متشکل طبقه کارگر نیز به طور کلی می توان گفت اعتصاب های کم و بیش پراکنده ای وجود دارند که بطور مخفی سازمان داده می شود. درست است که این اعتصاب ها گهگاه، و در تحت شرایط پیشامدی ویژه ای وسعت می گیرند و تبدیل به جنبش وسیع، رادیکال و نیرومندی می شوند، ولی از آن جا که این مبارزات عموماً، توسط سازمان های خود طبقه کارگر، در برنامه یک روند درازمدت قرار ندارند، و بدین دلیل به هم مربوط نیستند نمی توان نام جنبش کارگری به معنای واقعی کلمه بر آن ها نهاد.

آن چه در بالا در مورد جنبش کارگری تحت چنین رژیم هایی گفته شد عموماً صحیح است. یعنی تا زمانی که طبقه کارگر شکل مناسب تشکیلاتی برای سازمان دادن و به هم پیوند دادن مبارزات خود و هدایت و رهبری صحیح مبارزه در شرایط ویژه ی ملی و محلی را پیدا نکرده است، تشکیلات مخفی قادر به انجام این وظیفه نیستند. چون جنبش کارگری اساساً جنبشی توده ایست و احتیاج به وسعت عمل دارد.

شرایط مخفی اجازه تحقق چنین وسعت عملی را نمی دهد^۲. قواعد و دیسپلین مخفی کاری هیچ وجه مشترکی با قواعد جنبش ها و سازمان های توده ای ندارد. و به ناچار محدود به دسته ها و شاخه های محدودی، بدون رابطه ی مستقیم با یکدیگر می شود.

تشکیلات لازم برای هدایت مبارزه در شرایط دیکتاتوری فاشیستی یا پلیسی- که باید مانند همه سازمان های کارگری نماینده تمامیت یا بخش عظیمی از طبقه کارگر باشند- اولاً فقط در دوران برخاست جنبش کارگری است که می توانند بطور علنی ظاهر شوند، چون در دوران رکود جنبش شرایط خفقان پلیسی هر سازمان علنی یا حتی نیمه علنی را از بین می برد. ثانیاً باید چنان انعطاف پذیر باشند که هم بتوانند کار مخفی را با کار علنی با استفاده از امکانات محدود کارعلنی- که برخی وجود دارند و برخی حاصل برخاست جنبش کارگری هستند- توأم کند و هم بتواند در مدت کوتاهی ظاهر شوند، عمل کنند، و سریعاً بسط یابند، و در شرایط عقب نشینی فوراً منقبض و مخفی شوند. واضح است تشکیلات سندیکائی، با برنامه و اساسنامه و شرایط عضوگیری و بورکراسی عریض و طویلشان کمتر از هر شکل سازمان دهی دیگری شرایط بالا را داراست.

آغاز جنبش نوین کارگری اسپانیا

اعتصاب های عظیم سال ۱۹۶۲ در اسپانیا، همراه با ظاهر شدن کمیسیون های کارگری مظهر یک تحول کیفی در جنبش کارگری اسپانیا تحت رژیم فاشیستی فرانکو بود- تحولی که در طی دو دهه طولانی از پایان جنگ داخلی (۱۹۳۹) تا سال

^۲ - البته این جا مقصود سازمان دهی حزبی نیست، که تحت چنین شرایطی باید شدیداً مخفی باشد.

۱۹۶۲ تکوین یافته بود. و سرآغاز یکی از نادرترین تجربیات جنبش جهانی طبقه کارگر، یعنی جنبش طولانی و مداوم کارگری در شرایط حکومت فاشیستی را نشانه زد.

تسلط فاشیسم بر اسپانیا خود یکی از فجیع ترین و تأثرانگیزترین شکست های جنبش کارگری و بازتاب کننده ی یکی از بی شرمانه ترین نمونه خیانت های استالینیزم است. بعد از انقلاب اکتبر در هیچ کجا جنبش خودانگیخته طبقه کارگر آن چنان سریع برنخاسته بود و به چنان وسعت و عمقی نرسیده بود. در هیچ کجا مخالفت پیشگامان طبقه با سیاست های ضدانقلابی رهبران رفرمیست آن قدر رشد نکرده بود. هرگز طبقه کارگر این چنین فداکارانه بدون اسلحه به پیشواز دشمن مسلح نرفته بود. در شرایطی که رهبران احزاب کمونیست کلیدهای انبارهای عظیم اسلحه را، که از مسکو وارد شده بود، در دست داشتند. در این انقلاب خیانت تاریخی استالینیزم به همان اندازه ی رادیکالیزم و وسعت جنبش برجسته شد. در این جا دیگر ابزار خیانت به تزلزل در مقابل بورژوازی، خودداری از مسلح کردن کارگران، و مخالفت و ضدیت با هر اقدام و ابتکار انقلابی توده ها (از قبیل پس گرفتن زمین ها از دهقانانی که بطور خودانگیخته دست به اصلاحات ارضی زده بودند) محدود نشد. اگرچه همین تزلزل و ضدیت یکی از عوامل اصلی سرخورده شدن خرده بورژوازی از رهبری کارگری و گرد آمدن آن ها زیر پرچم فرانکو بود. بلکه به همان نسبت که جنبش کارگری، با انرژی و پی گیری خستگی ناپذیرش چارچوب های تنگ رفرمیستی را می شکست مخالفت رهبران جنبش با خود جنبش خشن تر و آشکارتر می شد. غیرقانونی کردن سازمان های چپ مستقل از حزب کمونیست، توسط رهبران حزب کمونیست و کشتار عده ی زیادی از رهبران آن ها به دستور رهبران حزب کمونیست فقط نمونه هائی است از این خیانت. شکست فجیع طبقه کارگر و پیروزی قاطعانه ی فرانکو در جنگ داخلی تعجب آور نیست.

بدون در نظر گرفتن این شکست تاریخی، درک اشکالات آغاز نوین جنبش کارگری و چگونگی آن امکان ندارد. استقرار دیکتاتوری فاشیستی با متلاشی شدن کامل تمام سازمان های کارگری و معدوم شدن تقریباً کلیه کادرها و مبارزین جنبش همراه بود. رکود کامل حاصل از این شکست سال های طولانی (بیش از ده سال) حکم فرما بود. در طی ده سال بعد از پیروزی فرانکو حتی یک اعتصاب مهم هم صورت نگرفت. مبارزین کمونیست، سرخورده از سیاست های فرصت طلبانه حزب کمونیست، و در مقابل رکود جنبش خودانگیخته طبقه کارگر به مبارزه چریکی روی آوردند، تا مگر با جانبازی های قهرمانانه خود حرکتی در طبقه کارگر ایجاد کنند. این جنبش اگر چه رفته رفته وسعت قابل توجهی پیدا کرد ولی در رابطه با هدف خود کوچک ترین موفقیتی کسب نکرد. تا سال ۱۹۴۷ حتی یک اعتصاب مهم هم اتفاق نیفتاد. ناتوان از پیوند دادن مبارزات خود با مبارزات طبقه کارگر جنبش چریکی به ناچار منزوی شد. و با شروع تشدید خفقان فاشیستی، که فرانکو در سال های ۴۷- ۱۹۴۵ با استفاده از آتمسفر ارتجاعی که بعد از جنگ در اروپا حاکم شده بود و سیاست ضدکارگری "جنگ سرد" ویژگی نمای آن بود- در سراسر اسپانیا به راه انداختن ضربه نهائی و تعیین کننده را بر این جنبش وارد آورد.

ولی این پندار، این آرزوی دیرینه بورژوازی از بدو پیدایشش، که می توان طبقه کارگر را به کمک سرکوب و خفقان وحشیانه فاشیستی برای همیشه خاموش کرد، در واقع پندار خامی بیش نیست و بورژوازی همواره بعد از دست یازیدن به این روش، هر دفعه بیشتر از دفعه قبل، به خام بودن این پندار پی برده است. شرایط سرکوب فاشیستی اگر چه پیکار کارگری را پراکنده و بدون پیوند درونی با هم می کند، و از این لحاظ توازن قوا را به نفع بورژوازی تغییر می دهد، ولی از طرف دیگر مضار خود را هم دارد که در مرحله ای بر مزایایش غلبه می کند. چون روش سرکوب بی مهابای هر اعتصاب یا مبارزه کارگری، سرکوبی که گهگاه ناچاراً شکل مسلحانه و کشتار به خود می گیرد، نه تنها هر مبارزه کارگری را شدیداً رادیکال و سیاسی

می کند، و آگاهی سیاسی طبقه کارگر را به سرعت بالا می برد. بلکه بعد از آن که سطح مبارزه از مرحله معینی بالاتر رفت به معنای آتمسفر جنگ داخلی و حکومت نظامی دائمی است. به علاوه وقتی خصلت وحشیانه ی این سرکوب از حد معینی بگذرد (که خود بستگی به بالا رفتن سطح مبارزات دارد) تأثیر یک چنین سرکوبی بر روحیه کارگران، بعد از هر مبارزه، چنان آتمسفر سرخوردگی ایجاد می کند که بازده کار عملاً به حد قابل توجهی پائین می آید، بدون این که بورژوازی بتواند کاری در مقابل آن بکند. چنین وضعی بعد از مرحله ای تحمل ناپذیر خواهد بود. طبقه کارگری که آگاهی طبقاتیش شروع به تکامل و رشد کرده است هم چون دشمن عمده و تنها دشمن آشتی ناپذیر رژیم دیکتاتوری وارد مبارزه می شود. ولی دشمنی را که عالی ترین مقام را در فرایند تولید دارد نمی توان صرفاً به زور (حتی اگر این زور، زور منظم ترین، بی رحم ترین و بی مهاباترین، ابزار سرکوب باشد) از میدان به در کرد. چنین دشمنی به ناچار وارد محاسبات طبقه حاکمه در تعیین سیاست های خود می شود: وی را وادار به عقب نشینی می کند. عقب نشینی هایی که در ابتدا نه تنها بسیار محدود بلکه اغلب نیرنگ بازانه و جعلی اند. اغلب هزاران تله ی جور و اجور و رنگارنگ در اطرافشان کار گذاشته شده است. مضمون این عقب نشینی عبارتست از ایجاد ابزار، و اتخاذ روش هایی برای مهار کردن، و مهمیز زدن به پیکار کارگری، به عوض سرکوب وحشیانه آن، این ابدأ بدان معنی نیست که سرکوب از میان می رود بلکه بدان معنی است که سعی می شود تا آن جا که ممکن است جنبش کارگری را با روش های دیگر مهار کرد، و آن را در مجاری بی ضرر و بی خطری انداخت.

چنین ابزاری اغلب سندیکاها ی پلیسی و زرد است، که تحت کنترل مستقیم پلیس مخفی ایجاد می شوند. هدف این سندیکاها ادغام کارگران در سیستم و ایجاد این توهم است که دولت در واقع حاضر است به خواست های آن ها گوش بدهد و نمایندگان آن ها را بپذیرد و خلاصه این که دولت طرفدار آن هاست. و اگر کارگران از

طریق صحیح سندیکائی خواست های خود را مطرح کنند به آن ها رسیدگی می شود و احتیاجی به جنگ و دعوا نیست. دوروبر این سندیکاها هزاران جور تله های رنگارنگ تعبیه شده اند که یکی از آن ها هر چه آلوده تر کردن تجمعات کارگری با مأمورین پلیس مخفی و آتمسفر پلیسی است. و از این طریق شناختن و دست چین کردن فعال ترین و آگاه ترین کارگران برای از میان برداشتن فوری آن ها در لحظات حاد شدن مبارزه و خفه کردن هر مبارزه ای بدین طریق.

فرانکو نیز، همراه با شروع مبارزات کارگری، سندیکاهای عمودی زرد را، هم چون مظهر مادی عوام فریبی های روزانه اش ("عدالت اجتماعی"، "احترام به حقوق زحمتکش" و مزخرفات دیگری که خوب می شناسیم) تأسیس کرد. این سندیکاها دو طبقه داشت. یکی **Linea de Mandos** که مرکب از یک کمیته ی اجرایی انتصابی بود که مستقیماً مأمورین دولت فاشیستی بودند و **Linea electiva** که مرکب از نمایندگان کارگران در سطح کارخانه ها و اصناف مختلف بود. مذاکرات توسط کمیته اجرایی انتصابی صورت می گرفت. ولی ترجیح داشت که این کمیته قبل از مذاکرات با اعضا **Linea electiva** مشورت کند. شیوه های انتخابات این طبقه زیرین سندیکاها هم احتیاجی به توصیف ندارد.

حزب کمونیست، که بعد از شکست انقلاب کلیه کادرهای مبارزش معدوم شده و به بی عملی مفرط افتاده بود، و صرفاً سر خود را با فحش دادن به جنبش چریکی گرم می کرد، همراه با نضج گرفتن سندیکاهای زرد سیاست فرصت طلبانه ای در قبال آن ها اختیار کرد. یعنی این که چون سندیکاهای مخفی وسعت کافی برای سازمان دادن مبارزه را نمی توانند به دست آورند، کارگران می باید، با استفاده از امکانات قانونی، سندیکاهای زرد را تبدیل به پلاتفرم خود کرده و تقاضاهای خود را از آن طریق مطرح کنند. این سیاست عملاً فرقی با سیاست خود فرانکو در قبال سندیکاها

نداشت^۳. چون تنها هدف رژیم فرانکو از ایجاد سندیکاها این بود که کارگران به این امید واهی که می توانند از این سندیکاها به منظور احقاق حقوق خود استفاده کنند، سعی کنند پیکار صنفی خود را در این مجاری تحت کنترل پلیس سازمان دهند. تبلیغات کارگری رژیم فرانکو در واقع حول همین مسأله (تشویق کارگران به استفاده از سندیکاها برای طرح حقوق خود) دور می زد. خوشبختانه نفوذ حزب کمونیست در آن دوره آن چنان نبود که مواضع فرصت طلبانه اش بتواند، مانند دوران انقلاب، ضربات قاطع و تعیین کننده ای به جنبش کارگری بزند.

موضع خود کارگران در رابطه با سندیکاها زرد کاملاً با موضع حزب کمونیست متفاوت بود. و موضع صحیح آن ها به رغم دخالت های مداوم و ضدانقلابی حزب کمونیست به مبارزه و سازمان دهی مستقل طبقه کمک بسیاری کرد. این درست است که اکثریت طبقه کارگر در شرایط دیکتاتوری و پراکندگی مبارزه که اجازه هیچ سازمان دهی مداومی را نمی داد به سمت سندیکاها زرد کشیده شدند ولی توجیه و علت آن ها برای شرکت در این سندیکاها کاملاً متفاوت با نغمه های فرصت طلبانه حزب کمونیست بود. آن ها علیرغم نفرت عمیق طبقاتی خود و بدون هیچ توهمی درباره این که این سندیکاها متعلق به چه طبقه ای و در خدمت چه کسی هستند در آن شرکت کردند، چون در آن شرایط راه دیگری برای متشکل شدن (نه مبارزه) نداشتند. بنابر این در تحلیل نهایی شرکت خود را در واقع وسیله ای (نه هدف) برای سازمان دهی خود و ارتقاء مبارزات مستقل خود می دیدند. در واقع علیرغم آتمسفر پلیسی سندیکاها کارگران این جا و آن جا موفق می شدند نمایندگان خود را انتخاب کنند. واضح است که نمایندگان این سندیکاها، حتی اگر فرداً نمایندگان خود کارگران

^۳ - می گوئیم سیاست حزب کمونیست نه موضع حزب کمونیست. واضح است که موضع حزب کمونیست در رابطه با سندیکاها این بود که این سندیکاها پلیسی و ارتجاعی اند، ولی موضع رژیم چنین نبود. ضمناً شباهت زیاد این سیاست با سیاست فعلی حزب توده شایان توجه است.

باشند نه می توانند و نه امکان این را دارند که از طریق این سندیکاها قدمی در راه منافع کارگران بردارند. این سندیکاها بدین منظور ساخته نشده اند. نقش مثبتی که این نمایندگان می توانند ایفا کنند- به جز افشای نقش پلیس در سندیکاها و شیوه های کثیف رژیم در انتخابات و ارتقاء آگاهی کارگران از این طریق- این است که کارگران پیشگام و انقلابی که می توانستند به نحوی از سوراخ سمبه ها و تله های انتخابات سندیکائی رد شده و به سمت نمایندگی انتخاب شوند بهترین امکانات را برای برقراری رابطه با توده کارگران جلب و اعتماد آن ها و کمک به کار مخفی سازمان دادن مستقل آن ها داشتند. فراموش نکنیم در عین حال نقطه ضعف موقعیت شان هم همین جا بود: به آسانی شناخته می شدند.

همین امر باعث روشن شدن بیشتر کارگران در مورد سندیکاهای زرد گشت. در فوریه سال ۱۹۵۱ یک حرکت وسیع توده ای در اسپانیا در اعتراض به بالا رفتن نرخ اتویوس با امتناع مردم از استفاده از سرویس های اتوبوس آغاز شد. این حرکت، بعد از برخورد با پلیس و مبارزه قهری شدید- آتش زدن مغازه ها و غیره- به یک جنبش وسیعی تبدیل شد که طبیعتاً عده ای از کارگران را هم دربر گرفت. در این شرایط آن نمایندگان کارگران، که با انتخاب شدن به سمت نمایندگی، در میان توده کارگران شناخته شده بودند- به کمک ارتباطات مخفی و حزبی و غیره- با استفاده از اوضاع مساعد دست به سازمان دادن اعتصابی زدند که تبدیل به یک اعتصاب عمومی وسیع در سطح بارسلون گشت (اولین اعتصاب عمومی در بارسلون، اولین اعتصاب عمومی آگاهانه، و دومین اعتصاب عمومی بعد از شکست انقلاب اسپانیا). از این مهم تر این اعتصاب به علت ماهیت آگاهانه اش، و تبلیغات وسیعی که در اطرافش شد، و با استفاده از محیط مناسب، منجر به تظاهرات وسیعی در مرکز شهر و اعتصابات وسیعی در باسک، پامپلون، و مادرید گشت. عکس العمل وحشیانه رژیم فرانکو اگر چه توانست اعتراضات و تظاهرات توده ای را خفه کند ولی تأثیر آن بر اعتصابات و مبارزات کارگری کاملاً معکوس بود. گروه ها و نیروهای مخفی که با

جنبش کارگری ایران و درس هایی از کمیسیون های کارگری اسپانیا

آغاز موج وسیع و طولانی اعتصابات وارد مبارزه عملی در پیوند با کارگران شده بودند، دست در دست نمایندگان شناخته شده طبقه کارگر، نه تنها توانستند تداوم مبارزات را حفظ کنند، بلکه باعث شدند مبارزات در سال های بعدی تعدد و وسعت بیشتری به خود بگیرد.

افزون بر خفقان فاشیستی، سرمایه داری ضعیف اسپانیا استثمار هر چه بیشتر کارگر را اجاب می کرد. و فاشیزم خود وسیله ای بود برای هر چه محدودتر کردن حقوق صنفی طبقه کارگر. در سال ۱۹۵۵، بعد از پانزده سال که از سلطه ی فاشیزم می گذشت قدرت خرید کارگران اسپانیا به کمتر از نصف تقلیل پیدا کرده بود. این استثمار- افزونه (نسبت به سطح متوسط استثمار در اروپا)، در واقع منبع اصلی انباشت سرمایه در اسپانیا بود و جزء لاینفک سرمایه داری اسپانیا محسوب می شد. شدت و سرعت انکشاف مبارزه کارگران بعد از اعتصاب عمومی سال ۱۹۵۱، در این رابطه قابل درک است.

فرانکو بعد از آن که کوشش هایش برای خفه کردن موج جنبش به جانی نرسید از در "مصالحه" وارد شد تا با کانالیزه کردن جنبش کارگری آن را به وعده و وعید مشغول کند، و در فرصت مناسب تری وقتی جوش و خروش جنبش فروکش کرد ضربه ی نهایی را وارد کند. عمال رژیم اعلام کردند که کارگران می باید به عوض مبارزات "آنارشستی" کنگره های سندیکائی تشکیل دهند و تقاضاهای خود را بکنواخت و روشن کنند تا رژیم بتواند در باره شان اقدام کند. تشکیل دهندگان این کنگره ها هم روشن است کسی به جز نمایندگان سندیکاهای زرد- اغلب عمال خود رژیم- نبود. در این مورد هم حزب کمونیست به دنباله روی از رژیم ادامه داد و از کارگران دعوت کرد از طریق کنگره های سندیکاها برای حقوق خود اقدام کنند. در کنگره های ناحیه ای و سرتاسری که تشکیل شد (در سال ۱۹۵۵) نمایندگان واقعی کارگران با آن که اقلیت کوچکی بودند با شهادت از حقوق کارگران دفاع کردند. پلاتفرمی که در این کنگره ها به تصویب رسید و "صورت قانونی" پیدا کرد شامل

حداقل دستمزد- معادل دو تا سه برابر متوسط دستمزد در آن موقع- تساوی حقوق برای کار مساوی، بیمه بیکاری و غیره بود. این پلاتفرم به خودی خود دستاورد مهمی بود. ولی کارگران، برخلاف رهبران حزب کمونیست به خوبی می دانستند که قبول این پلاتفرم از طرف رژیم مانوری بیش نیست و هنوز تا تحقق آن راه زیادی مانده است. و سپردن تحقق آن به سندیکاها به جانی نخواهد رسید. بدین ترتیب کارگران کمیسیون هائی از میان خود برای مذاکره با کارفرمایان و مطالبه حقوق "قانونی" شده انتخاب کردند. این کمیسیون ها که نشان دهنده نفرت عمیق کارگران از سندیکاهاى زرد و "روش های قانونی" بود به کارگران اجازه می داد تا به جای فشار گذاشتن بر سندیکاها و ائتلاف نیروی خود مستقیماً بر کارفرمایان فشار بگذارند. همان طور که انتظار می رفت به اجرا گذاشتن آن پلاتفرم کار آسانی نبود. اولین مذاکرات عملاً به جانی نرسید. کارگران مبارزه را شدیدتر کردند. از سال ۱۹۵۵ تا اوائل سال ۱۹۵۶ شدت برخوردها و مبارزات رو به افزایش گذاشت. مثلاً اعتصاب کفایشان پامپالون در آوریل ۱۹۵۶ به چنان سرعتی گسترش یافت که در عرض مدت کوتاهی صدها هزار کارگر را دربر گرفت. اگر عقب نشینی سریع رژیم نبود مبارزه باز هم بیشتر وسعت می گرفت. ولی رژیم با افزایش فوری ۱۶ درصد به دستمزدها و افزایش بیشتر آن ها در پائیز موافقت کرد. اعتصاب های کارگری فرو نشست. ولی کارگران، که به ماهیت رژیم و وعده های او آگاه بودند. آغالشگری خود را تا پائیز ادامه دادند. تا این که رژیم با افزایش دستمزدها تا ۷۰ درصد موافقت کرد. اگر کنترل شدید دستمزدها توسط دولت و پائین رفتن مداوم سطح زندگی طبقه کارگر بعد از جنگ داخلی تا سال ۱۹۵۶ را در نظر داشته باشیم می توانیم درجه تأثیر مثبت این پیروزی بر روحیه کارگران را درک کنیم.

در این جا یک نکته در رابطه با ماهیت سیاسی این موج طولانی اعتصاب احتیاج به تذکر دارد. همان طور که گفتیم بعد از تسلط فاشیزم دولت خود کنترل کامل و اکید شرایط کار و دستمزدها را در اسپانیا در دست گرفت. بدین ترتیب نه تنها کارگران حق

مذاکره با کارفرمایان را نداشتند، و می بایست تقاضاهای خود را صرفاً با نمایندگان سندیکاهاى دولتی مطرح می کردند، بلکه کارفرمایان نیز حق مذاکره با سندیکاها را نداشتند. دولت در این میان واسطه ی اکید بود. پس کارگران برای افزایش دستمزد خود مستقیماً با دولت طرف بودند و این دولت بود که می بایست عقب نشینی می کرد نه کارفرمایان منفرد. این امر نه تنها مبارزه صنفی را مبارزه ای سیاسی بر علیه دولت می کرد، بلکه نیاز عینی و مبرم تعمیم و گسترش مبارزات را مطرح می کرد. روشن است که این تعمیم و گسترش کار آسانی نیست. ولی همین نیاز عینی بی شک عاملی در وسعت بی سابقه مبارزات کارگری در اسپانیا در سال های دهه ۱۹۵۰ بود. خصلت سیاسی این مبارزات به روشنی در این جا دیده می شود که مبارزات کارگری نیمه دوم دهه ی ۱۹۵۰ محرک برخاستن جنبش توده ای و ظهور نیروهای جدید ضد فرانکوئی و ضد فاشیستی شد و در شرایط بحران عمیق اقتصادی نه تنها به دستاوردهای صنفی نائل آمد بلکه باعث سقوط کابینه در سال ۱۹۵۷ و تشکیل کابینه ی جدیدی شد، که وزنه ی فالانژیست های طرفدار فرانکو در آن بسیار ناچیز و در عوض وزنه تکنوکراسی بطور چشم گیری افزایش یافته بود.

کمیسیون هائی که کارگران در سال ۱۹۵۵ برای مذاکره با کارفرمایان انتخاب کردند مختص یک یا چند کارخانه نبود و خصلتی عمومی داشت. این کمیسیون ها بعد از آن نیز در هر اعتصاب مهمی پدیدار می شدند. ویژگی اصلی کمیسیون های این دوره خصلت موقتی شان بود. بدین معنی که خصلتی کاملاً گذرا داشتند و بعد از خاتمه هر اعتصاب و مبارزه از میان می رفتند. این ویژگی از خصلت شرایط موجود ناشی می شد و باید دقیقاً درک شود. کمیسیون ها ساختارهایی غیرقانونی و شدیداً مورد نفرت رژیم فرانکو بودند. بدین ترتیب اساساً نمی توان آن ها را هم چون ساختار تشکیلاتی مشخص درک کرد (مانند سندیکاها). وجود آن ها بستگی به وجود جنبش دارد. ویژگی آن ها ویژگی جنبش است. به همین دلیل در اسناد آن ها همیشه صحبت از "جنبش کمیسیون های کارگری" است نه "کمیسیون های کارگری". دوام،

هماهنگی و پیوند ما بین کمیسیون های کارگری بستگی تام به پیگیری و مهارت طبقه کارگر در سازمان دهی، شدت جنبش، و محیط دارد. در این مرحله هنوز جنبش کارگری به آن درجه از سازمان یابی و هماهنگی و همبستگی نرسیده بود که بتوانند کمیسیون ها را بطور دائمی حفظ کند. نیمه دوم دهه ی ۱۹۵۰ صرفاً سرآغاز جنبش نوین کارگری اسپانیا بود.

کمیسیون های کارگری

اوج گیری و آغاز قطعی و تعیین کننده جنبش نوین کارگری، یعنی جنبش کمیسیون های کارگری، در اوائل دهه ی شصت (۱۹۶۲) آغاز می شود. در این دوره اعتصاب ها آن چنان شدت می گیرند که اغلب صدها هزار و گاهی نزدیک به یک میلیون کارگر را دربر می گیرند، و روش های وحشیانه سرکوب فاشیستی (اخراج و محرومیت از کار، زندان، تبعید و شکنجه) دیگر آن چنان تأثیری بر انکشاف این موج خشمگین ندارد، و برای رژیم فرانکو جز تن در دادن به بخش عمده ای از خواست های طبقه کارگر راهی باقی نمی ماند. در این دوران است که کمیسیون های کارگری هم چون ارگان های اصلی سازمان دهی مبارزه به وجود می آیند و خصلتی دائمی و سرتاسری پیدا می کنند.

علل پیدایش یک چنین مبارزات وسیع و پیگیری را باید در دو عامل جستجو کرد. عمده ترین عامل قبل از هر چیز سطح عالی آگاهی و همبستگی طبقاتی و توان سازمان دهی است که طبقه کارگر به آن رسیده است و دومی ظهور نیروها و گرایش های ضد فرانکیستی در سایر اقشار جامعه و از جمله بخشی از بورژوازی که باعث تسهیل نسبی رشد مبارزات، علیرغم خفقان فاشیستی می گیرد.

ارتقاء آگاهی و توان سازمان دهی طبقه کارگر خود قبل از هر چیز به علت تجربیات حاصل از مبارزات دوره ی قبلی (نیمه دوم دهه پنجاه) و مخصوصاً تبلور آن

در یک قشر پیشگام طبقه کارگر است. ولی عوامل دیگری نیز در این بالا رفتن آگاهی طبقاتی و خودآموزی در امر سازمان دهی نقش اساسی ایفا کردند، که احتیاج به تفصیل بیشتری دارد.

رشته انکشاف پیکار کارگری را از سر بگیریم. دیدیم که در اوائل سال ۱۹۵۶ اوج گیری مبارزات کارگری و سازمان دهی مستقل آن (در کمیسیون های کارگری) در سطح اقتصادی فرانکیزم را مجبور به عقب نشینی قابل توجهی کرد. این عقب نشینی نه تنها مبارزات کارگری را آهسته نکرد بلکه خود بر شدت آن افزود. درست است که این افزایش شدت پیکار قبل از هر چیز به علت تاثیر عظیم آن پیروزی ها بر روحیه کارگران بود (که قبلاً توضیح دادیم)، ولی تاثیر عامل دیگری را هم نباید نادیده گرفت. به وجود آمدن کمیسیون های کارگری. و بطور کلی سازمان دهی مستقل طبقه کارگر، نشان دهنده ی نفرت عمیق کارگران از سندیکاهای دولتی بود و طبیعی است موفقیت هائی که به دست آوردند اراده ی آنان را در ادامه و تحکیم این سازمان دهی و مخصوصاً کمیسیون ها آهین تر کرد. دقیقاً به همین دلیل سازمان دهی مستقل طبقه و کمیسیون های کارگری مود تنفر شدید و عالم گیر رژیم فرانکو بود و در مرکز حملات آن واقع شد. مبارزاتی که از آن به بعد رخ داد به غیر از مسائل اقتصادی بر سر مسائل عمده ی سیاسی سازمان دهی طبقه کارگر بود.

در ماه های فوریه و مارس ۱۹۵۷ اولین اعتصاب مهم معدنچیان آستوری Asturias از جنگ داخلی تا به آن تاریخ به وقوع پیوست و فوراً کمیسیون های کارگری برای رهبری مبارزه انتخاب شدند. فشار پیکار کارگران عده ی زیادی از پلیس های مخفی و مأمورین فاشیزم را از سندیکاهای زرد بیرون ریخت و در انتخابات سندیکائی پائیز ۱۹۵۷ عده زیادی از مناصب طبقه اول و حتی برخی از مناصب طبقه دوم سندیکاهای زرد به دست نمایندگان کارگران افتاد. دامنه سرکوب و حملات وحشیانه رژیم فرانکو بر علیه سازمان دهی کارگری به داخل سندیکاهای

خودش هم کشیده شد و در ماه های بعد عده ی زیادی از نمایندگان سندیکاها بیکار و زندانی شدند و بدین ترتیب نقش واقعی این سندیکاها بر همه آشکار شد. در اکثر شاخه های تولیدی کارگران تسلیم این حملات نشده و دست به حمله ی متقابل می زنند. در سویل اعتصاب عمومی با تقاضای دستمزد روزانه ۱۰۰ پستا سازمان داده می شود. در آستوری دومین اعتصاب وسیع کارگران با شرکت ۲۰/۰۰۰ کارگر آغاز می شود. و این اعتصاب به نواحی دیگری نظیر بارسلون بسط پیدا می کند. روش فرانکیستی چاره دیگری جز تعطیل معادن و اعلام حکومت فوق العاده و زندانی کردن بیش از دویست نفر از نمایندگان معدنچیان ندارد.

ولی همان طور که قبلاً متذکر شدیم حکومت نظامی و روش های شبیه به آن نمی تواند درد بورژوازی را درمان کند (در تحلیل نهائی این درد درمان نشدنی و کشنده است) و ادامه چنین روش هائی به جز هر چه بیشتر منزوی کردن خود رژیم نتیجه ای ندارد. و رژیم هم به زودی دریافت که به جز عقب نشینی در زمینه ی سیاسی چاره دیگری ندارد. این عقب نشینی هم مطابق معمول چیزی نبود به جز کوشش برای کشاندن مبارزات کارگران به مجاری رسمی و دولتی، ولی این بار فضای مانور طبقه کارگر بیشتر و محیط عمل اش دمکراتیک تر بود.

در سال ۱۹۵۸ قانون "مجالس جمعی" تصویب شد که کارگران و کارفرمایان را مستقیماً در چارچوبی که دولت تعیین می کرد در مقابل هم قرار می داد. این قانون در رابطه ی با قوانین قبلی که کارگران و کارفرمایان هر یک جداگانه با دولت مذاکره می کردند و حق مذاکره با یکدیگر را نداشتند، قدمی به جلو بود. لازم به ذکر نیست که نمایندگان کارگران در مذاکرات همان نمایندگان سندیکاها ی زرد بودند ولی خود کارگران در مجالس نامبرده تقاضاهای خود را بیان می کردند و در مذاکرات حق شرکت داشتند. قبل از ادامه بحث برای درک بهتر آن چه بعد از این خواهد آمد، لازم به تذکر است که پیش قدم این عقب نشینی بورژوازی اسپانیا بود نه دستگاه دولتی. سیاست دولت در واقع ادامه سرکوب فاشیستی بود، ولی بعد از درک این که با چنین

سیاستی بخشی از بورژوازی را هم بر علیه خود برخواهد انگیخت دولت هم (که حکومتش سال قبل عوض شده و به عوض نمایندگان فاشیزم نمایندگان تکنوکراسی در آن زیاد شده بودند) به حرکت درآمد. در واقع بورژوازی خود خیلی زودتر از فرانکو درک کرده بود که ادامه رشد صنعتی و شریک شدن در "شکوفائی اقتصادی" اروپا با سیاست های فاشیستی و کنترل اکید دولت بر همه امور بورژوازی و روابط صنعتی ناممکن خواهد بود. زیرا نتیجه ی حالت شبه- جنگ داخلی دائمی چیزی جز رکود اقتصادی نیست. ولی بیچارگی بورژوازی کشورهایی مانند اسپانیا در این است که از یک طرف ناهنجاری های تحمل ناپذیر حکومت فاشیستی و پلیسی را حس می کند، ولی از طرف دیگر خوب می داند که حکومت پلیسی و فاشیزم یگانه شکل حکومت خودش است. مذبوحاته قدم هائی بر می دارد تا هم این را داشته باشد و هم کارگران را نرم کند بدون این که به تضاد عمیق میان این دو پی ببرد.

گفتیم یکی از علل اوج گیری وسیع و بی سابقه ی مبارزات کارگری در سال های شصت (از سال ۱۹۶۲)، ارتقاء سطح آگاهی و توان سازمان دهی طبقه کارگر و تعمیم این دو بود. و این خود قبل از هر چیز حاصل شرکت وسیع کارگران در مبارزات دوره قبل بود. ولی عامل دیگری که در این ارتقاء نقشی ایفا کرد. شرکت کارگران در مذاکرات مجالس جمعی بود. این مجالس اگر چه کمکی به بهبود اوضاع کارگران نکردند، ولی همین شرکت کارگران در مذاکرات و بحث، نوشتن جمعی تقاضانامه و پلاتفرم، انتخابات و غیره باعث ایجاد ارتباط سیاسی بیشتر میان کارگران و تعمیم عادت به کار و مذاکره جمعی در میان آن ها، و شناخته شدن آن هائی که در این کارها خبره تر و مستعدترند توسط کارگران (تبلور قشر پیشگام طبقه) می گردید.

^۴ - کاملاً برعکس، دوره ۶۲-۱۹۵۸ مصادف است با مبارزات بی رحمانه بورژوازی برای پائین بردن غیرمستقیم سطح زندگی و ایجاد بیکاری و فقر در میان کارگران. مجالس جمعی در واقع ابزاری بودند برای حمله به حقوق کارگران، با روش هائی پیچیده تر و زیرکانه تر از سرکوب فاشیستی.

طبیعی است که این عوامل در ارتقاء توان سازمان دهی طبقه بی تأثیر نمی توانست باشد.

دیدیم که موج جدید پیکاری که اوج گیری قطعی جنبش نوین کارگری بود با اعتصاب کارگران آستوری در سال ۱۹۶۲ شروع شد و به سرعت به شاخه های دیگر صنعتی و نواحی دیگر بسط پیدا کرد و حدود یک میلیون نفر را دربر گرفت. عکس العمل وحشیانه رژیم فرانکو تأثیری بر این مبارزات نداشت. تأثیر آن فلج کردن دوباره فراشد تولید بود. و رژیم از نو دست به عقب نشینی قابل توجهی زد (علاوه بر افزایش نسبی دستمزدها و بهبود شرایط کار، آزادی کارگران زندگی و استخدام دوباره بیکار شدگان در کارخانه ها نیز به دست آمد). دولت با تعریف تفاوت ما بین اعتصاب های اقتصادی و سیاسی (با دادن اسم "تضادهای جمعی کار" به اعتصاب های اقتصادی) و کاهش دادن مجازات اعتصاب های اقتصادی، در زمینه سیاسی نیز وادار به عقب نشینی شد. تأثیر مثبتی که این پیروزی در میان کارگران داشت از آن جا به روشنی دیده می شود که معدنچیان آستوری در ماه اوت همان سال، در اعتراض به حملات کارفرماها به دستاوردهای اعتصاب ماه مه دوباره دست به اعتصاب عمومی می زنند. رژیم با تبعید ۳۰۰ معدنچی، دست چین شده از میان آگاه ترین کارگران، به این اعتصاب عمومی پاسخ می دهد. این عمل ابعاد جدیدی به مبارزات کارگران بخشید. یکی از این ابعاد وارد شدن گروه های اجتماعی غیرکارگری- دانشجویان، روشنفکران، مذهبپون مترقی- در پشتیبانی از کارگران و مخصوصاً معدنچیان بود.

بدین ترتیب طبقه کارگر در مرکز سیاست ملی قرار می گیرد و هم چون اصلی ترین نیروی ضد خفقان و ضد فرانکیستی عرض اندام می کند. در هر اعتصابی گذشته از تقاضاهای اقتصادی، تقاضاهای سیاسی، آزادی سندیکا و آزادی اعتصاب مطرح می شود و همراه با اکثر اعتصاب ها تظاهرات وسیعی سازمان داده می شود. تقاضاهای سیاسی دیگر صرفاً تقاضاهای یک قشر پیشگام مخفی نیست، بلکه کل

طبقه آن ها را مطرح کرده و به لزوم مبارزه برای آن ها وقوف یافته است. شکل اصلی کارگری سازمان دهی موج جدید مبارزات و اعتصاب ها، باز هم کمیسیون های کارگری هستند که گاهی قبل از آغاز اعتصاب و گاهی در حین اعتصاب به وجود می آیند و امر رهبری و مذاکره را بر عهده می گیرند. ولی برخلاف کمیسیون های دوران قبل کمیسیون های این دوره بعد از خاتمه اعتصاب منحل نمی شوند و با تداوم خود به تداوم پیکار کمک می کنند.

علل این امر، همان طور که گفتیم، یکی در تداوم خود جنبش حاصل از ارتقاء سطح پیکار است و دیگری در تغییر شرایط محیط این یکی در واقع فقط در پشتیبانی اقشار دانشجو و روشنفکر و روحانیون از مبارزات کارگری نیست بلکه در حرکت بخشی از خود بورژوازی نیز قابل مشاهده است. در واقع در این دوران، بورژوازی که از تجربیات پیشین کم کم دیگر دریافته است که سرکوب پلیسی- وحشیانه بهترین راه طرف شدن با چنین جنبش وسیعی نیست، و اکثراً "ضررش" به "منافع موفقیتش" (البته از دیدگاه بورژوازی صحبت می کنیم) می چربد خود مستقلاً در این دوره وارد مذاکره با کمیسیون ها می شود و از مذاکره با سندیکاها و مجالس جمعی امتناع می ورزد.

در چنین شرایطی است که جنبش کمیسیون های کارگری آغاز به پیشروی می کند. کمیسیون های کارگری با استفاده از امکانات قانونی و تلفیق آن ها با فعالیت های مخفی^۵، چه از لحاظ وسعت و چه از لحاظ عمق، رشد می کنند. در سال ۶۳- ۱۹۶۲، در بیسکایه جنبش های کمیسیون های کارگری برای اولین بار بعد از جنگ داخلی، به مرحله عالی تری از سازمان دهی قدم می گذارد. کمیسیون های کارخانه های اصلی بیسکایه در جلسه واحدی کمیسیون کارگری جدیدی ایجاد می کنند که

^۵ - یکی از محاسن کمیسیون ها، در رابطه با سندیکاها، دقیقاً این است که امکانات چنین تلفیقی را فراهم می کند.

وظیفه اش هماهنگ کردن پیکار در سطح ایالتی است. این کمیسیون، با تکیه بر جنبش نیرومند کارگری برای چند ماه وجهه تقریباً قانونی به خود می‌گیرد و مدیران کارخانه‌ها و مقامات دولتی به مذاکره با آن تن در می‌دهند. ولی این وجهه تقریباً قانونی در واقع بازتاب مستقیم فشار توده‌ای و پشتیبانی فعال کارگران از آن بود نه هیچ قانون ثبت شده‌ای، و این در واقع یکی از جنبه‌های بسیار مثبت کمیسیون‌ها بود. هر بار که کمیسیون به منظور مذاکرات، یا ارائه تقاضا یا گرفتن جواب سراغ کارفرمایان یا مأمورین دولتی می‌رفت صدها کارگر به عنوان محافظ آن را همراهی می‌کردند. تا ماه مه ۱۹۶۳، یعنی زمان دستگیری و زندانی شدن کمیسیون (که با تظاهرات اعتراضی وسیع و طولانی کارگران روبرو شد) منظره‌ی صف طولانی کارگرانی که کمیسیون ایالتی خود را همراهی می‌کردند یکی از مناظر مکرر در بیل بانو بود.

در تمام مناطقی که جنبش قوت گرفته بود کمیسیون‌ها حق تشکیل جلسه و حق گرد هم آوردن کارگران در کارخانه‌ها یا عمارات سندیکائی را به دست آورده بودند.

در سال ۱۹۶۳ انتخابات سندیکائی آغاز می‌شود. کمیسیون‌های کارگری به جز در آستوری و بیسکایه^۱ از تمام کارگران دعوت می‌کنند که در انتخابات شرکت کرده، نمایندگان خودشان را انتخاب کنند. خود کمیسیون‌ها مخفیانه کاندیدهای خود را انتخاب و به کارگران معرفی می‌کنند. در بسیاری از کارخانه‌ها، مخصوصاً کارخانه‌های بزرگ عده‌ی زیادی از این کاندیدها انتخاب می‌شوند و در سیویل برخی از آن‌ها حتی در انتخابات طبقه دوم هم انتخاب شده و وارد "خونتای

^۱ - در آستوری و بیسکایه کارگران بسیج شده، پیش شرط شرکت خود در انتخابات سندیکائی را آزادی رفقای زندانی شده و آزادی کامل کاندید شدن برای کارگران قرار می‌دهند و وقتی دولت مخالفت می‌کند، تحریم کامل از طرف کارگران اجرا شده، در عوض در آستوری اعتصاب عمومی سازمان داده می‌شود.

اجتماعی" (Junta social) می شوند. این نقطه شروع بسط کمیسیون های کارگری، از طریق موج جدید مبارزاتی که بعد از این انتخابات شروع شدند، به مراکزی که جنبش کمیسیون های کارگری در آن ها ضعیف بوده است (از قبیل مادرید، بارسلون، بیسکایه).

در سراسر سال ۱۹۶۴ مادرید در آتش جلسات، مجامع تظاهرات و اشغال کارخانه توسط کارگران، به رهبری نمایندگان کارگری می سوزد. در این بسیج های همگانی است که کمیسیون های کارگری نضج می گیرند و کمیسیون های ایالتی کارگران فلزکار به وجود می آید. انتخابات این کمیسیون در یک جلسه غیرقانونی، که هزاران کارگر فلزکار در خارج از آن اجتماع کرده بودند، در خانه ی سندیکاها در خارج از مادرید صورت می گیرد.

در همین سال در مادرید نقداً کمیسیون های کارگری در هفت شاخه متفاوت تولیدی ایجاد شده اند و در آغاز سال ۱۹۶۵ کمیسیون محلی بارسلون در جلسه ای مرکب از ۳۰۰ نماینده انتخاب می شود. در سال ۱۹۶۶ اولین سند برنامه ای کمیسیون های کارگری در مادرید منتشر می شود که کمیسیون ها را هم چون جنبش مستقل، متحد و دمکراتیک طبقه کارگر معرفی کرده، منشوری حاوی تقاضاهای اقتصادی و صنفی و تقاضاهای سیاسی دمکراتیک همگانی و هم چنین حقوق دمکراتیک مشخصاً کارگری از قبیل آزادی اجتماعات، مطبوعات، و تشکیلات کارگری تدوین می کند. در این مرحله جنبش کمیسیون های کارگری به مثابه جنبشی وسیع و متحد در اسپانیا مستقر گشته، می تواند نقش عمده ای در صحنه سیاسی آن ایفا کند.

خیانت حزب کمونیست

دیدیم که در سال ۱۹۶۶ کمیسیون های کارگری در سراسر اسپانیا پدید آمده بودند و با برقراری پیوند ما بین خود در سطوح محلی، ایالتی و سرتاسری، سازمان های

نیرومندی به وجود آورده بودند که جنبش کارگری را در سراسر اسپانیا متشکل می‌کرد. سازمان دهی کمیسیون‌ها و پشتیبانی توده‌های کارگر از آن‌ها چنان بود که تحت شرایط خفقان پلیسی و فاشیستی به پیکار خود ادامه می‌دادند و رژیم فرانکو در مقابل‌شان به زانو درآمده بود.

در سال ۱۹۶۹ این کمیسیون‌ها فقط روی کاغذ وجود داشتند. و کمیسیون‌هایی که بعد از آن به وجود آمدند ماهیت دمکراتیک کمیسیون‌های سال‌های شصت را نداشتند و در تحلیل نهایی چیزی جز دست‌حزب کمونیست نبودند. رژیم فرانکو موفق شده بود این فرآورد نیرومند و عظیم پیکار کارگران را در ظرف دو سال از میان بردارد.

مسئول منحصر به فرد این شکست عظیم سیاست‌های حزب کمونیست اسپانیا بود. قبل از ادامه این بحث، برای آن‌که بعضی از خوانندگان دوباره صحبت از پیش‌داوری تروتسکیستی نکنند، لازم به تذکر است که هم‌اکنون عده‌ی زیادی از رهبران حزب کمونیست اسپانیا باور بالا را قبول دارند.^۷ فرق ما با آن‌ها در این امر صرفاً در این است که آن‌ها این امر را حاصل "تجزیه و تحلیل" ذهنی گرایانه حزب کمونیست از رژیم فرانکو و "چپ‌روی" حاصل از آن می‌دانند. ولی ما که مدت‌هاست خوش‌باوری بیش از حد را کنار گذاشته‌ایم، در این "تجزیه و تحلیل ذهنی‌گرا" چیزی جز خیانت بی‌شرمانه نمی‌بینیم.

دیدیم که در ابتدا سیاست حزب کمونیست اسپانیا در رابطه با جنبش کارگری "مبارزه" در سندیکا‌های دولتی و مطرح کردن تقاضاها از آن طریق بود. با اوج‌گیری مبارزات مستقل طبقه کارگر و به وجود آمدن کمیسیون‌های کارگری حزب کمونیست هم به ناچار وارد آن‌ها شد و خود نیز شروع به سازمان دادن این

^۷ - مثلاً نگاه کنید به مقاله "Le Nouveau Mouvement Ouvrier Espagnol" در

کمیسیون ها کرد، ولی هنوز آن خط مشی اولی را کنار نگذاشته بود، بلکه می کوشید کمیسیون ها را به آن راه بکشاند. این سیاست، که اساساً با منطق ایجاد کمیسیون ها در تناقض بود، واضح است به جایی نکشید. سیاست بعدی حزب کمونیست کوشش در راه تبدیل کمیسیون ها به سندیکاهاى علنی بود^۸. در ابتدای این مقاله سعی کردیم نشان دهیم که تشکیلات سندیکائی به هیچ وجه برای سازمان دادن مبارزه در شرایط خفقان مناسب نیستند، چون اساساً امکان مبارزه قانونی وجود ندارد، چنین کاری در عمل به معنای انحلال پیکار کارگران بود. ولی هدف حزب کمونیست چیزی جز این نبود که با از بین بردن آتمسفر دمکراتیک کمیسیون ها جنبش کارگری را تحت کنترل خود بیاورد، و برای این کار حتی حاضر بود تا فدا کردن جنبش هم پیش برود. بحث های بعدی این مسأله را روشن تر می کند.

برای درک دقیق تر از سیاست های حزب کمونیست در رابطه با کمیسیون های کارگری در این دوره (یا به زبان بهتر توجیه حزب کمونیست از سیاست های خود در این دوره) لازم است خط مشی کلی حزب کمونیست روشن شود. در اسپانیا نیز، مانند تمام نقاط جهان، حزب کمونیست انقلاب را به دو مرحله تقسیم کرده بود. مرحله ی اول انقلاب دمکراتیک ضدفاشیستی، و مرحله دوم انقلاب سوسیالیستی. در مرحله ی اول طبقه کارگر در چارچوب وحدت با عناصر ضدفاشیستی که نه تنها در میان خرده بورژوازی و "بورژوازی ملی" و ارتش، بلکه در میان بورژوازی بزرگ نیز طرفدارانی دارد، برای سقوط فاشیزم و حکومت سرمایه انحصاری (بخوان سقوط فرانکو) مبارزه می کند^۹. و بدین ترتیب طبقه کارگر می بایست با بخشی از بورژوازی بزرگ و افسران "شرافتمند" بر علیه رژیم فاشیستی طرفدار سرمایه

^۸ - نگاه کنید به کتاب Ernest Mandel, *Controle Ouvrier*, T.I

^۹ - شباهت این تحلیل از رژیم فرانکو با تحلیل فعلی حزب توده از آریامهر آن قدر زیاد است که احتیاج به تذکر ندارد.

انحصاری متحد شود و از دادن شعارها و اقدام به مبارزاتی که آن ها را می رنجاند خودداری کند.

تا کنون بررسی های انتقادی زیادی از چنین خط مشی نی انجام گرفته است و تکرار آن ها در این جا بیهوده است. ولی عملکرد حزب کمونیست اسپانیا بعد تازه ای از این خط مشی را آشکار کرد که توضیحش ضرورت دارد. تا به حال تمام انتقاداتی که بر این گونه مشی ها انجام شده در افشای ماهیت سازش طبقاتی مستطر در آن و افشای ی راست رو آن است. ولی در بطن این سیاست "چپ روی" تنفرانگیزی نیز نهفته است که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. در هنگام برخاست جنبش توده ای در تحت رژیم های مورد بحث، که با در نظر گرفتن شرایط خصلتی انفجاری، خودانگیخته، پر جوش و خروش ولی زود گذر دارد، چنان سیاستی می تواند چنین نتیجه بدهد که خرده بورژوازی، "بورژوازی ملی" و بخشی از بورژوازی بزرگ و ارتش برای سرنگونی رژیم آماده اند، پس به پیش به سوی سرنگونی و با این سیاست طبقه کارگر را بی فکرانه به جلو راند و به مهلکه ی شکست اندازد. در صورتی که سیاست صحیح در چنین شرایطی مبارزه قاطع با هر نوع تحریک از این قبیل و به جلو راندن بی موقع جنبش (و در واقع این گونه تحریک قوی ترین اسلحه ارتجاع در چنین شرایطی است) و نگاه داشتن آن در سطح تبلیغ، بسط پایه و تدارک و سازمان دهی تا متناسب تر شدن توازن قواست. پرولتاریای اسپانیا با تجربه تر و مبارزتر از آن بود که به چنین مهلکه ای کشانده شود، ولی ضربه ی سختی خورد.

این نتیجه مخرب سیاست حزب کمونیست در همان آغاز جنبش نوین کارگری، در دهه ی ۱۹۵۰، نقداً ظاهر شده بود. از جمله می توان از سازمان دادن عجولانه ی

"اعتصاب ملی"^{۱۰} در سال ۱۹۵۹، تحت این توهم که فرانکو به زودی تحت فشار کلیه اقلیت و طبقات ضد فاشیست سقوط خواهد کرد، نام برد. شکست سخت حاصل از این حرکت، که با وارد آمدن ضربات پلیسی شدید بر پیکر طبقه کارگر و خود مبارزین حزب همراه بود، چنان طبقه کارگر را سرخورده و دلسرد کرد که آثار آن تا چندین سال بر طرف نشد و رکود چند ساله مبارزات پس از آن یکی از بازتاب های آن است.

در سال ۱۹۶۶ نیز همین عمل، منتهی در مقیاس بسیار وسیع تری، صورت گرفت. در آن سال، همان طور که دیدیم کمیسیون های کارگری در سراسر اسپانیا تشکیل شده بود و جنبش را رهبری می کرد. جنبش نه تنها وسعت بی سابقه ای یافته بود بلکه به سرعت در حال گسترش بود. در انتخابات سندیکانی سال ۱۹۶۶ که کارگران در آن شرکت کردند شدت تبلیغات و فشار مبارزه به قدری زیاد بود که مأمورین پلیس یا اصلاً کاندید نشدند یا در انتخابات بطور مفتضحانه شکست خوردند، و عده ی زیادی از بهترین مبارزین پرولتاریا انتخاب شدند. در چنین شرایطی بود که حزب کمونیست دوباره نغمه های پیشین را از سر گرفت: رژیم فرانکو عنقریب سقوط خواهد کرد، علت این که رژیم در برابر مبارزات وسیع کارگران کاری نمی کند این است که ارتش به سمت توده ها آمده است، افسران شرافتمند باید هرچه زودتر مبارزه را آغاز کنند، تضاد بورژوازی و بورژوازی بزرگ با فرانکو آن قدر زیاد شده که زمان مبارزه ی متحد فرا رسیده... و بر اساس این "تجزیه و تحلیل" حزب کمونیست بار دیگر شعار سازمان دادن فوری "اعتصاب ملی" (به همان معنایی که توضیح دادیم) را مطرح کرد.^{۱۱} تدارک این اعتصاب دقیقاً چیزی بود که فرانکو

^{۱۰} - مقصود از "اعتصاب ملی" قیام کلیه ی "طبقات ملی" (از جمله بخشی از بورژوازی بزرگ) برای سرنگونی رژیم فرانکو بود.

^{۱۱} - مطرح کردن این سیاست این بار خالی از دردسر نبود و در واقع در داخل حزب چنان بحرانی ایجاد کرد که خطر انشعاب می رفت. در هر صورت به اخراج چند نفر از رهبران

می خواست. اولاً با پیدا شدن او هام خیلی زیاد در رابطه با امکانات فعالیت علنی مخفی کاری عملاً فراموش شد و کلیه فعالین کمیسیون ها شناخته شدند. و ثانیاً چپ روی های حاصل فرصت خوبی برای تشدید تبلیغات ضد کمونیستی و ضدکارگری به رژیم فرانکو داد.

سرکوب جنبش در اواخر ماه دسامبر شروع شد. بعد از رفتاری در مورد قانونی که فرانکو قانون ارگانیک می نامیدش و محتوای آن تبدیل حکومتش به حکومت سلطنتی موروثی با حفظ گوهر و موازین اساسی فرانکیزم بود. این رفتاری از نظر افکار عمومی بازار مشترک اروپا نیز برای فرانکو حائز اهمیت بود، زیرا طبیعتاً سرکوب جنبشی که تمام فعالیت هایش در اروپا کاملاً قانونی است نمی توانست وجهه خوبی داشته باشد. سیاست حزب کمونیست این مشکل او را هم حل کرد.

دوره ی سرکوب، پیگرد، توقیف، تبعید و اخراج توده ای پیشگامان طبقه کارگر و مبارزین سیاسی آغاز شده بود. برای درک مقیاس آن کافیسست ذکر کنیم فقط در مادرید بیش از ۱۴۰۰ مبارز کارگر دستگیر و اخراج شدند. نیروهای پلیس چندین بار بر روی تظاهرات کارگران آتش گشودند، بر این تزارنامه کثیف باید ترورهای مکرر مبارزین سیاسی، مخصوص مبارزین E. T. A. (ملت باسک و آزادی Euzkadi ta Askatasuna) و در باسک را به دست آدمکشان حرفه ای رژیم افزود.

ولی پرولتاریای اسپانیا آگاه تر و رزمنده تر از آن بود که اجازه بدهد دستاورد مبارزه اش این گونه پامال شود. مقاومت کارگران در مقابل سرکوب و حمله متقابلشان، در آن شرایط خفقان سرتاسری و همه جانبه، خوشبین ترین مبارزین را هم به حیرت واداشت. از سال ۱۹۶۷ به بعد، در شرایط خفقان روزافزون اعتصابات

منجر شد. مواضع آن ها بطور خلاصه این بود که انقلاب اسپانیا انقلابی سوسیالیستی است و سرنگونی فرانکو، به خودی خود، صرفاً یک تغییر سیاسی است و تأثیر دگرگون کننده ای نمی تواند داشته باشد، و زمان بسیج برای این انقلاب هم هنوز آماده نیست، و بدین دلیل او هام بیهوده درباره سقوط فوری رژیم فرانکو هم نباید در سر پروراند.

کارگری هم، اگر چه بطور پراکنده، رو به افزایش گذاشت. و در زیر خفقانی که ستیغش حالت فوق العاده و حکومت نظامی ای بود که در دو ماه اول سال ۱۹۶۹ در سراسر اسپانیا اعلام شد، موج جدیدی از مبارزه پا گرفت که تا کنون ادامه دارد. در این رابطه بالا رفتن قابل توجه آگاهی طبقاتی و مبارزات آگاهانه سیاسی پرولتاریای اسپانیا شایان توجه است. بسیج توده ای در سال ۱۹۷۰ در دفاع از مبارزین E. T. A. که در بُورگس Burgos محاکمه می شدند، بزرگ ترین بسیج توده ای در اسپانیا بعد از جنگ داخلی بود. این بسیج در اعتصاب عمومی در بیسکایه و گی پوزکوا Guipuzcoa به اوج رسید.

کمیسیون های کارگری، یعنی موتور سازماندهی مبارزه، در مرکز حملات رژیم فرانکو قرار داشتند. اگر چه مقاومت طبقه کارگر به رژیم امکان ناپدید کردن کمیسیون ها را نداد، ولی خفقان بی سابقه ای پراکنده شدن پیکار و از بین رفتن تداوم آن، تشکیلات کمیسیون ها را از پایه ای آن دور ساخت و این عمل امکان پراتیک غیردمکراتیک را در داخل آن ها فراهم آورد. این بیشتر از همه در گردهم آیی سرتاسری کمیسیون ها در سال ۱۹۶۷ واضح گشت. چون اکثر این نمایندگان را خود کارگران انتخاب نکرده بودند، بلکه از طرف "رهبران" (یعنی آن رهبرانی که بعد از موج های عظیم پیگرد و توقیف هنوز دستگیر نشده بودند!) فرستاده شده بودند. توده طبقه کارگر نیز کنترلی بر تصمیم گیری ها و مصوبات نداشت^{۱۲}. از این دوره به بعد است که گروه ها و گرایشاتی که در کمیسیون ها در اقلیت بودند به درستی حزب کمونیست را متهم به عملکرد ضد دمکراتیک و تحمیل خط مشی خود بر کمیسیون ها می کنند. در این جا بد نیست به خوش رقصی دیگر حزب کمونیست در مقابل رژیم فرانکو اشاره کنیم که به انتخابات سندیکاها زرد در سال ۱۹۷۱ مربوط می شود. این انتخابات قرار بود در سال ۱۹۶۹ صورت گیرد، ولی در آن سال رژیم فرانکو،

^{۱۲} - این باور را هم اکنون برخی از رهبران فعلی و سابق کمونیست تصدیق می کنند.

که مشغول تصیغه خود این سندیکاها از نمایندگان واقعی کارگران و فرستادن آن ها به زندان بود (مبارزه ی وحشیانه اش در این راه به ایجاد حالت فوق العاده در سراسر اسپانیا به مدت دو ماه منجر شد) انتخابات سندیکائی را موقوف کرد. در سال ۱۹۷۱، در شرایطی که سرکوب جنبش کارگری، بعد از بسیج وسیع کارگران در مقابل محاکمات بُورگس دوباره شدت گرفته بود، رژیم فرانکو اعتماد به نفس و کنترل کافی برای اعلام انتخابات سندیکائی جدید در خود احساس کرد. واضح که در چنین شرایطی که مسأله اساسی افشای هر چه شدیدتر و وسیع تر رژیم در تمام سطوح و دفاع از مبارزین زندانی شده و تقاضای آزادی آن هاست پذیرفتن دعوت رژیم برای شرکت (آن هم شرکت بی قید و شرط) در این انتخابات، در آتمسفر حکومت نظامی، هم خیانت به سنن جنبش کارگری در اسپانیا بود، و هم مبارزات را از مجرای اصلی آن منحرف می کرد. معذالک اکثریت کمیسیون های کارگری، که گفتیم دیگر تحت کنترل حزب کمونیست درآمده بود، بدون توجه به اعتراض سایر گروه های سیاسی، از کارگران دعوت کرد در انتخابات شرکت کنند و خود از نمایندگان طرفدار رژیم پشتیبانی کرد. لازم به ذکر است که دقیقاً سیاست صحیح تحریم این انتخابات بود که باعث رشد سریع گروه های چپ، مخصوصاً تروتسکیست ها در این دوران شد.

علت آن همه پشتک و واروهای راست و چپ حزب کمونیست (سیاستش نسبت به سندیکاها زرد، سیاست سندیکا کردن کمیسیون ها، سیاست خیانت آمیزش در قبال اوج گیری جنبش کمیسیون ها...)، اگر بخواهیم خوشبینانه هم قضاوت کنیم، تلاش های آن حزب برای بورکراتیزه کردن جنبش و کنترل کامل بر آنست. و این خصلت از خصلت سیاسی رفرمیسم و فرصت طلبی علنی، که ویژگی نمای احزاب کمونیست است، جداناپذیر است. در شرایط برقراری دموکراسی در جنبش کارگری، کارگران خیلی سریع "رهبران" فرصت طلب را به کنار می اندازند (چند نمونه از این را در همین مقاله نشان دادیم). سیاست اخیر حزب کمونیست (یعنی بعد از رفرم های

دمکراتیک اخیر در اسپانیا)، در رابطه با کمیسیون های کارگری نیز این را به روشنی نشان می دهد. این ها که در دوران سلطه فاشیزم هوادار تبدیل کمیسیون ها به سندیکا بودند، بعد از انحلال فاشیزم، یعنی در شرایطی که مسأله ساختن سندیکای واحد، دمکراتیک و مستقل کارگران در دستور روز است و کمیسیون های کارگری بهترین پایه را برای ایجاد چنین سندیکائی فراهم می کنند، از فرا خواندن کنگره برای تشکیل سندیکای واحد جلوگیری کردند و این امر باعث اولاً پیدا شدن سندیکاهای متعدد و غالباً متخاصمی (سندیکای سوسیالیست ها، سندیکای آنارشویست ها، سندیکاهای سرخ،...) شد و به علاوه بحران بسیار عمیقی در داخل خود کمیسیون های کارگری ایجاد کرد. علت این سیاست (همان طور که عده زیادی از مبارزین خود کمیسیون ها به آن اشاره کردند) حفظ کنترل بورکراتیک شدید بر کمیسیون ها است، که خفقان و سرکوب پلیسی دوران قبل شرایطش را فراهم کرده بود.

و-ناصر، س عارفی

منبع: کندوکاو شماره ی ۷ بهار ۱۳۵۷

ضمیمه:

نگاهی گذارا به اخلاق غیر کارگری

سنتاً این چنین بوده است که در کوران مبارزه در میان امواج پرتلاطم آن، آن جا که مشکلات نفس گیرند، کارگرانی با ایثار و فداکاری و با صداقت کارگری و درک منافع جمعی و اعتقاد صمیمانه به آن، کارگرانی که تجربه شان بیشتر بوده، از آگاهی طبقاتی عمیق تری برخوردار بوده اند، توانسته اند با ارائه راه کارهایی نوین و با شرکت صادقانه و صمیمانه و فعال در زندگی و مبارزات کارگران، همراه با اعمال سبک کار موثر و با اخلاق اجتماعی سالم، مورد اعتماد سایر کارگران در محیط کارخانه و یا منطقه قرار گیرند؛ توانسته اند با تحلیل اوضاع در پروسه کار جمعی سعی در پاسخ گویی به مشکلات یک دوره از مبارزات کارگری داشته باشند. چنین کارگرانی با خوش فکری و صداقت انقلابی، با حضور تنگاتنگ در جای جای مبارزه، با ارائه طرح ها و جمع بندی ها از عملکرد های گذشته خود و دیگران علاوه بر جلب اعتماد کارگران، توانسته اند در کوران مبارزه یا ارائه راه یافت ها به سهم خود پاسخ گوی مشکلات بوده و منشاء اثر باشند؛ و این مهم نه به خاطر مطرح کردن خود و ارضاء تمایلات خودخواهانه و آگوئیستی که در جهت پاسخ به نیاز مبارزه، به حل مشکلات خود و هم طبقه ای های خود، در راستای یک گام به جلو راندن مبارزه صورت گرفته است. به همین دلیل کارگران از چنین کسانی به عنوان کارگران آگاه و مبارز، پیشرو، نماینده و رهبران عملی مبارزه یاد می کنند.

در این میان همواره در طول تاریخ بوده اند کسانی که در جهت طرح نام خود و ارضاء تمایلات خودخواهانه، جاه طلبانه و اپورتونیستی خود از هیچ شارلاتان بازی

دریغ نکرده اند و از این طریق صدمات غیرقابل جبرانی به جنبش کارگری زده اند. اینان اگر مصاحبه می کنند، مطلب می نویسند، سخنرانی می کنند و تشکیلات درست می کنند نه به خاطر حل معضلات جنبش کارگری و یک گام به جلو راندن آن که برای ارضاء اگونیسم خود به این حرکت ها مبادرت می ورزند، سرسوزنی به جنبش کارگری و نیازهای آن تعلق خاطر ندارند، سر سوزنی حرکت شان در جهت تعمیق منافع جنبش نیست، حاضرند برای تأمین منافع شخصی خود همه چیز را فدا کنند، روی همه چیز پا بگذارند. لگد مال کردن پرنسیپ ها و اصول، ارزش ها و اخلاق انسانی برایشان اصلاً مهم نیست؛ مهم نام و مدالی است که از سینه خود آویزان می کنند. اگونیسم از این آدم ها دلال ساخته نه فعال کارگری!! دلالان سیاسی که ارتجاعی ترین محافظ را نمایندگی می کنند و در عرصه کار جمعی به جای ارائه راه کارها و سبک کار نوین و راه گشا و برخوردارهای دمکراتیک، از طریق باند بازی و توطئه چینی، خط خود را غالب می کنند. اگر در جایی توطئه و باندبازی کارساز نباشد با «من بمیرم تو بمیری کوتاه بیا» و اراجیفی از این قبیل خط خود را غالب می کنند، هرکسی را به شکلی سعی می کنند خاموش کنند، برای یکی هدیه می برند، برای دیگری در تشکیلات عنوان پیشنهاد می کنند، با آن یکی طرح دوستی تنگاتنگ می ریزند، پیش دیگری مظلوم نمایی می کنند، یکی را مرعوب می کنند و اگر کسی در باندشان نباشد با ترور شخصیت، شایعه پراکنی، دروغ زنی او را خاموش و از صحنه بیرون می کنند. در فرهنگ اینان تنها منافع شخصی معنا و مفهوم دارد. اگر در گوشه ای حرکتی شکل بگیرد و به اینان مربوط نباشد و نفع آن حرکت به آقایان نرسد با صدها حيله و ترفند تلاش می کنند با چوب لای چرخ گذاشتن در آن حرکت اخلال کنند. اینان هر حرکتی را از روزه منافع خود می بینند و بدین منظور حاضرند هر لطمه ای به حرکت هایی که در آن نفوذ ندارند وارد سازند.

نشریه «کار مزد»* در اولین شماره خود مقاله ای چاپ کرد به نام «کمیتة های کارگری در اسپانیا». نام نویسنده مقاله «پیمان صنعتکار» معرفی شده است. اما آقای پیمان صنعتکار فقط پای این مقاله را امضاء زده است و نویسنده واقعی آن نیستند.

مقاله «کمیسون های کارگری در اسپانیا» که آقای پیمان صنعتکار عنوان آن را عوض کرده و «کمیتة های کارگری در اسپانیا» گذاشته در واقع در سال ۱۳۵۷ (۲۲ سال پیش) در نشریه «گندو کاو» در شماره ۷ آن نشریه درج شده بود و آقای پیمان صنعتکار با عوض کردن عنوان مقاله تغییر اندکی در یکی دو پاراگراف، آن را به اسم خود ثبت کرده و در واقع دست به یک دزدی ادبی زده (در اولیه ترین شکل آن). امضاء زدن پای مقاله دیگران یعنی تصاحب حاصل کار دیگران، یعنی دزدی دسترنج دیگران و ریختن به حساب خود، مگر صاحبان سرمایه چه می کنند؟ با هزار ترفند دست رنج کارگران را به جیب خود می ریزند و آن را صاحب می شوند و از آن برای خود اعتبار و سرمایه و رفاه کسب می کنند. با این تفاوت که دیگر خود را حامی کارگر نمی دانند. به نظر می رسد که آقای پیمان صنعتکار یا هر کس دیگری که این مقاله را به این اسم امضاء کرده، خواسته است خود را «در سطح ملی» مطرح کند و راه در «سطح ملی» مطرح شدن را یافته است، او می خواسته راه صد ساله را یک شبه بپیماید که از حول حلیم توی دیگ افتاده است.

* - نشریه کار مزد نشریه است که قرار بود در جهت مسائل و مشکلات و... کارگران قدم بردارد. اما از آن جایی که از طبقه کارگر درک «قشر تولید کننده» را داشت (شماره ۱ و ۲ کار مزد- مقدمه) و ده ها مورد از این قبیل که از حوصله این نوشته خارج است، تبدیل به نشریه ای شد که از گرفتاری ها و دردسرهایی که سد راه تولید کننده های خصوصی وجود داشت سخن می گفت (کار مزد شماره ۲، جناب آقای خاتمی... به عنوان نامه سرگشاده) از حمایت فعالین کارگری برخوردار نشد و تبدیل به نشریه پشت ویتزینی و گویا فعلاً نیز چاپ آن توسط گردانندگان خود نشریه متوقف شده است. قابل ذکر است که برخی مقالات مندرج در این نشریه قابل تأمل و متفاوت بوده اند.

البته ایشان تا حدودی نام خود را (البته نه «در سطح ملی») معرفی کرده است اما نه به عنوان فعال و نظریه پرداز کارگری، بلکه به عنوان کسی که از هیچ ترفندی برای مطرح شدن نام خود دریغ نمی کند و حاصل دود چراغ خوردن ها و زحمات دیگران را به نوعی به جیب خود می ریزد. در یک جامعه دروپیکردار این طور آدم ها به عنوان دزدان ادبی تحت پیگرد قانونی قرار می گیرند، در قوانین بورژوایی هم این کار ناپسند، جرم است تا چه رسد به محافل کارگری.

این کار آقای پیمان صنعتکار اما قبل از این که دزدی ادبی باشد بی احترامی به کارگران و تمامی خوانندگان مقاله است؛ واقعاً آقای پیمان صنعتکار هنگام رونویسی مقاله «کمیسیون های کارگری در اسپانیا» مندرج در شماره ۷ سال ۱۳۵۷ کندوکاو و تغییر نام آن به «کمیته های کارگری در اسپانیا» (رجوع و تطبیق دهید دو مقاله ضمیمه را) چه احساسی داشته است؟ در بهترین و محترمانه ترین شکل آن می توان حدس زد که ایشان با خود چنین می گفته «کسی چه می فهمد، کی به کیه...» آیا چنین درکی از خواننده داشتن بی احترامی به خواننده های مقاله نیست؟ آیا این چنین از اعتماد دیگران سوء استفاده کردن درست است؟ مگر خواننده باید یک چشمش به متن و چشم دیگرش به دست آقای نویسنده باشد که سرش کلاه نگذارد؟ مگر ارضاء خودخواهی های جاه طلبانه چقدر مهم است که باید خواننده، نادان تصور شود، اعتماد خواننده به نویسنده لگدمال شود، حقوق دیگران ربوده شود؟ آخر این چه راه رسمی است که امثال پیمان صنعتکارها در پیش می گیرند؟ آیا ذره ای عرق به کارگران در کار آقای صنعتکار هست؟ واقعاً اطرافیان پیمان صنعتکار در این مورد چه موضعی دارند؟

در آخر به عنوان بخشی از دست اندرکاران کندوکاو در سال ۵۷ از آقای خوزستانی که مسئولیت «کارمزد» را به عهده دارد می خواهیم به خاطر رعایت قانون مطبوعات هم که شده، اگر اعتقادی به رعایت حقوق مطبوعاتی دارند، به هر شکل ممکن چه در نشریه خودشان و اگر نشریه کارمزد دیگر منتشر نمی شود در دیگر نشریات از

دست اندرکاران نشریه کندوکاو عذرخواهی کنند. به اطلاع ایشان می‌رسانیم که امروز مدیران خیلی از نشریات مقالاتی که برای نشریه دیگری فرستاده باشد، یا قبلاً در نشریات دیگری درج شده باشد، از چاپ آن در نشریه ی خودشان خودداری می‌کنند یا اگر مقاله ترجمه است قید می‌کنند که نسخه اصلی را همراه ترجمه به دفتر نشریه بفرستند. حال چگونه است که آقای خوزستانی بدون در نظر گرفتن این موارد اقدام به چاپ مقاله مذکور می‌کند؟ مقاله ای که نویسنده دیگری آن را نوشته، در یک کار جمعی به چاپ رسیده، همه به اسم آقای پیمان صنعتکار ثبت شده!!!؟ جای دارد ایشان رسماً صف خود را از نویسنده مقاله جدا کنند.

بخشی از کارگران فعال (کندوکاو سابق)

۱۶ فروردین ۱۳۸۰